

نویسنده: سمیر امین (Samir Amin).

منبع و تاریخ نشر: مانتلی ریپو «2018-05-10» .

برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

انقلاب یا رکود

Revolution or Decadence?

اندیشه های گذار بین حالت های تولید بمناسبت

جشن دوصد سالگی تولد کارل مارکس

*Thoughts on the transition between Modes of production
on the occasion of the Karl Marx Bicentennial*



توماس کوچر (Thomas Couture) رومان دوران رکود سال (1847)

سمیرامین مدیر مجمع جهانی سوم در داکار (Dakar) سنگال و مولف و نویسنده
بسیار از کتاب ها ؛ اخیراً «امپریالیزم مدرن» ، « سرمایه انحصاری » و «قانون
ارزش مارکس (مانتلی ریپو «2018»)» .

مقدمه (Introduction):

کارل مارکس متفکر قوی هیکل و توانمند است ، نه تنها فقط برای قرن نوزدهم بلکه حتی برای درک زمان معاصر ما نیز بیشتر است، دیگر هیچ تلاشی برای توسعه درک یک جامعه از این جهت نداشته است که «مارکسیست ها» فراتر از «مارکولوژی» حرکت میکنند (به سادگی تکرار آنچه مارکس قا در به نوشتن در رابطه با زمان خود بود) و به جای آن روش خود را مطابق به پیشرفت های جدید تاریخ و عصر خود دنبال میکرد؛ مارکس بطور مداوم در طول عمر خود نظریات خود را با تجدید نظر توسعه داده است .

کارل مارکس هرگز فزاینده سرمایه داری را به یک نوع جدید از شیوه تولید تنزیل و کاهش نمیدهد و یا شیوه تولید (Mode of production) سرمایه داری را به نظر کم نمی بیند او تمام ابعاد جامعه مدرن سرمایه داری را در نظر گرفت و درک میکند که قانون ارزش تنها انباشت سرمایه داری را تنظیم نمیکند ؛ بلکه تمام جنبه های تمدن مدرن را مدیریت میکند . این چشم انداز منحصر بفرد او را قادر به ارائه اولین برخورد علمی مربوط به روابط اجتماعی به قلمرو وسیع انسان شناسی (anthropology) میکند . در این دیدگاه او در تجزیه و تحلیل خود آنچه که امروز (محیط زیست) نامیده میشود یک قرن پس از مارکس دوباره کشف شد **جان بیلامی فوستر (John Bellamy Foster)** بهتر از هرکس این هوش عالی مارکس را هوشمندانه توسعه داده است .



جان بیلامی فوستر (John Bellamy Foster)

من یک اولویت دیگری را مبنی بر درک و بصیرت از مارکس به آینده جهانی شدن داده ام . از پایان تیزس دیپلوم (PhD) یاد کنترای ام در سال (1957) تا تالیف ویا نوشتن آخرین کتاب ام ؛ من تلاش های خود را برای توسعه نابرابر بدنبال شکل گیری جهانی شدن قانون تجمع «انباشت» اختصاص داده ام؛ من برای توضیح انقلاب ها به نام سوسیالیسم که از حوزه های نظام جهانی آغاز میشود بهره گرفته ام تا جایکه سهم **پل باران (Paul Baran)** و **پل سویزی (Paul Sweezy)** را که در معرفی ویا شناخت

مازاد (surplus) در سعی و تلاش های من نقش تعیین کننده بازی کرده اند قابل تذکر میدانم.



سمیر امین



پاول سویزی



پاول باران

من همچنین یکی دیگر از درک و بصیرت ما رگس را بیان میکنم؛ که بزودی در سال (1848) بیان شد و تا آخرین نوشته های اصلاح شد که بر طبق آن سرمایه داری تنها یک قدم کوتاه در تاریخ است. تابع و یا عملکرد تاریخی آن در یک زمان کوتاه (یک قرن) ایجاد شرایطی است که خواستار فراموشی برای کمونیزم میشود و آن اینکه بعنوان یک مرحله بالاتر از تمدن شناخته میشود.

مارکس درمانیقیت (1848) اظهار میدارد که مبارزه طبقاتی «یا در بازسازی انقلابی در جامعه بطور گسترده یا در خرابی های معمول طبقاتی» همیشه نتیجه میگیرد این حکم به مدت طولانی در خط مقدم تفکر من بوده است.

به همین دلیل من بازتاب های خود را در مورد «انقلاب یا افتادگی و یا رکود» ارایه میدهم. فصل انتهای کتاب پیشنهادی من برای دوسالگی از تولد مارکس مختص گردیده است.

1

جنبش کارگری و سوسیالیستی خویشان را بر دیدگاهی از سری (تسلسل) انقلاب هایی که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری آغاز شده است ادامه دارد. از انتقادات که مارکس و فریدریک انگلس از برنامه های سوسیالیست ماکراسی المان برای بغرض نتیجه گیری های بلشویسم از تجربه انقلاب روسیه ساخته اند؛ از آن چنین برمی آید که جنبش کارگری و سوسیالیستی هرگز تصور نمیشود که از کدام راه دیگر و یا با استفاده از کدام شیوه دیگر در مقیاس جهانی به سوسیالیسم گذار شود.

با اینحال در طی (75) سال گذشته، تحول جهان راه های دیگری را در پیش گرفته است

چشم‌انداز انقلاب از افق غرب پیشرفته ناپدید شده است در حالیکه انقلاب‌های سوسیالیستی محدود و به حاشیه این سیستم رانده شده است. و این تحولات ابهام‌کافی و بیابنده را برای برخی از مردم نشان داده که آنها آنرا تنها بعنوان یک مرحله درگسترش سرمایه‌داری به مقیاس جهانی شناخته‌اند. تجزیه و تحلیل سیستم از نظر توسعه نابرابر تلاش برای پاسخ متفوت است که از هنگام آغازین با سیستم امپریالیست معاصر، این تحلیل ما را ملزم میکند و یا ما را وامیدارد که ماهیت و مفهوم توسعه نابرابر را در مراحل تاریخی قبلی در نظر بگیریم.

سابقه انطباقی و یا تطبیقی از یک نوع شیوه تولید به نوع دیگری برای مطرح کردن سوال گذار بطور کلی مفاهیم نظری است؛ بنا بر این؛ شباهت بین وضعیت فعلی و دوران انتهایی امپراتوری روم، مورخان را برانگیخت که متمایل به ماتریالیسم تاریخی نیستند تا که همبستگی را بین این دو موقعیت بوجود آورند. از سوی دیگر تفسیر دگماتیک خاصی از مارکسیسم؛ اصطلاح ماتریالیسم تاریخی را برای مبهم بودن اندیشه در این موضوع استفاده کرده است. بنا بر این مورخان شوروی از «فروپاشی روم» سخن می‌گفتند؛ در حالیکه «انقلاب سوسیالیستی» را بعنوان تنها شکل جاگزین روابط جدید تولید (new relation of production) برای روابط سرمایه‌داری معرفی می‌کردند. تجزیه و تحلیل مقدماتی زیر در مورد شکل و محتوای بحران باستان و سرمایه‌داری در روابط تولید، این موضوع را مورد بحث قرار میدهد. آیا اختلاف بین این دو بحران توجیهی رفتار در مورد «انحطاط» و دیگر «انقلاب» را در نظر می‌گیرد؟ استدلال مرکزی اصلی من این است که موازی قطعی بین این دو بحران وجود دارد. و در هر دو مورد این سیستم در حال بحران است. زیرا تمرکز مازاد (surplus) آن سازماندهی شده بیش از حد است یعنی پیش از روابط تولیدی که آن را پایه ریزی می‌کند بنا بر این توسعه نیروهای مولده در محدوده نظام ضرورت انقراض سیستم و تعویض سیستم غیرمتمرکزی برای جمع‌آوری و استفاده از مازاد (surplus) است.

2

قبول متداولترین تیزس در ماتریالیسم تاریخی این است که پس از سه مرحله شیوه تولید اعم از شیوه تولید بردگی، فیودالی و سرمایه‌داری؛ در این چارچوب فروپاشی روم تنها بیان گذار از بردگی (slavery) به رعیت‌داری (serfdom) است ولی این تاهنوز همچنان باقی مانده است که توضیح شود از اینکه ما چرا از انقلاب فیودالی صحبت نمی‌کنیم که ما از انقلاب‌های بورژوازی و سوسیالیستی صحبت می‌کنیم؟

من این فرمول را در غلبه بر ویژه‌گی‌های خاص تاریخ غرب و انحلال یا طرد آن را از تاریخ سایر مردم که در همه ویژه‌گی‌های آن تمرکز میکند درک نموده و با در نظر داشت انتخاب مفهوم قوانین ماتریالیسم تاریخی از تجربیات جهانی؛ من

پیشنهاد یک روش جاگزین نوع حالت پیش سرمایه داری (precapitalist Mode) را می‌کنم که در آن همه طبقات جوامع تمایل به وابستگی بنمایند. تاریخ غرب، احداث دوران باستان رومی و فروپاشی آن، ایجاد اروپایی فیودالی و در نهایت امر بلوری (crystalization) شدن دولت‌های مطلق در دوره میرکانتالیستی (mercantalisty) به این ترتیب یک شکل خاصی را بیان میکنند که در جاهای دیگر بیان شده است؛ ساخت و ساز کمتری از دولت‌های تکمیل شده که چین یکی از نمونه قوی این بیان و اظهارات میباشد که در آن شیوه تولید از نوع برده‌گی نیست همانطور که حالت‌های از شاخه‌های شیوه تولید سرمایه داری است این کاملاً خاص و بویژه است و به شدت در ارتباط با گسترش روابط کالا ظاهر میشود؛ علاوه بر این شیوه تولید نوع فیودالی، شکل ابتدایی و ناقص شیوه تولید نوع وابسته است.

از دیدگاه این فرضیه استقرار و متعاقباً از هم پاشدگی روم را بعنوان یک تلاش زودهنگام در ساخت و ساز آن وابسته می‌داند سطح توسعه نیروهای مولده (production forces) نیاز به تقسیم نیروی انسانی در مقیاس امپراتوری روم نداشت؛ بدین ترتیب این اولین اقدام سقط جنین پس از گذشت اجباری از طریق تقسیم فیودالی بوجود آمد. و به اساس مرکز یا بی‌دوباره در چارچوب سلطنت‌های مطلق غرب وابستگی پیدا کرد و تنها پس از آن شیوه تولید در غرب مدل کامل پرچم (Tributary Mode) را یافت؛ علاوه بر این تنها با شروع این مرحله آغاز شد که سطح قبلی توسعه نیروهای مولده در غرب بدست آمده از شیوه تکامل کامل چین امپریالیستی بود؛ این بی‌تردید هیچ تضاد فی‌هم نیست.

عقب ماندگی غرب توسط سقط جنین روم و تکه‌تکه شدن فیودالی بیان شده به یقین که مزیت تاریخی آن را بدست میدهد که در واقع ترکیبی از عناصر حالت شاخه‌ای باستانی (ancient tributary mode) و حالات جمعی وحشیانه، فیودالیسم رامشخص کرد و انعطاف‌پذیری آنرا به غرب داد. این خود توضیح میدهد که سرعت گذر از طریق فاز کامل شیوه تولید (tributary mode) اروپایی به سرعت فراتر از سطح توسعه نیروهای مولده غرب بر آن غلبه کرده که در فرجام به سرمایه داری منتهی میشود. این انعطاف‌پذیری و سرعت در مقایسه با تکامل نسبتاً سخت و بطی از شیوه تولید کامل شاخه‌ای شرقی (complete tributary modes of the orient) است.

بدون شک؛ حوادث روم غربی تنها نمونه‌ای از ساخت و ساز سقوط نیست و ما میتوانیم که حداقل سه مورد دیگر این نوع را شناسایی کنیم که هر کدام آن شرایط خاص خود را دارند: پرونده بیزانس غرب - پرونده عثمانی؛ پرونده هند؛ پرونده مغول را که در هر یک از این موارد تلاش برای نصب سیستم مرکزی متشکل از نیروهای تولیدی بوده خاطر نشان سازیم که به بسیار سختی ایجاد شد که در هر مورد اشکال متمرکز،

احتمالاً ترکیب خاص از ابزارهای دولتی؛ پارافیودالی و کالایی بود بگونه مثال: در دولت اسلامی تمرکز زدایی کالا نقش تعیین کننده ای ایفا کرد و شکست های پی در پی هند پیوسته باید با محتوای ایدیولوژی هندوها مرتبط باشد. که من با کنفوسیونیزم (confucianism) مخالفم. با توجه به تمرکز امپراتوری چنگیز خان همانطور که میدانیم بسیار کوتاه مدت بود.

3

سیستم امپریالیست معاصر نیز یک سیستم متمرکز کردن مازاد (surplus) در مقیاس جهانی است. این تمرکز بر اساس قوانین اساسی شیوه تولید سرمایه داری (capitalist mode) در شرایط سلطه ای آن بر شیوه های قبل از سرمایه داری (precapitalist) که در حوزه موضوع عمل میکند استوار بود من قانون تجمع (انباشت) سرمایه داری در مقیاس جهانی را بعنوان شکل بیان قانون ارزش در این مقیاس تدوین کردم؛ سیستم امپریالیستی برای متمرکز کردن ارزش با تسریع انباشت و توسعه نیروهای مولده در مرکز سیستم مشخص میشود در حالیکه در حاشیه و یا در جوانب این موارد عقب مانده و تغییر شکل یافته اند یا به عباره دیگر این موارد در عقب ماندگی خود تغییر شکل نموده اند توسعه و عدم توسعه دو طرف یک سکه است.

بنابراین ما می بینیم که توسعه بیشتر نیروهای مولده در حاشیه نیاز مند تخریب سیستم امپریالیستی از تمرکز مازاد (surplus) است؛ یک مرحله ضروری تمرکز زدایی ایجاد گذار سوسیالیستی درون ملل باید قبل از پیوستن به یک سطح بالاتری از پیشرفت که جامعه بدون طبقه بندی درسیاره باشد پیش میرود. این تیزس مرکزی پیامد هایی متعددی برای نظریه و استراتژی انتقال به سوسیالیستی دارد.

در جنب و یا در حاشه انتقال سوسیالیستی از آزاد سازی ملی متمایز نیست. معلوم شده است که تحت رهبری بورژوازی محلی همچو تحول غیر ممکن است و به این ترتیب در مراحل انقلاب بی وقفه در روند مراحل تحت رهبری کارگران و دهقانان، مرحله حالت دموکراتیکی را بخود میگیرد که آنرا باید رهبری کرد برای تاکید از یک جنبه به سمت دیگر تغییر میکند که بموجب آن جنبش واقعی جامعه بین پیشرفت و پسرفت دوام و بیگانگی به ویژه در شکل ناسیونالیستی متناوب می شود در اینجا با نگرش وحشیان به امپراتوری روم دوباره میتوانیم مقایسه کنیم و آن اینکه آنها نسبت به آن در تضاد بودند بویژه در تقلید رسمی و حتی برده داری از مدل رومی که علیه آنها سرکوب شد.

در عین حال شخصیت انگلی و یا پرازیتی جامعه مرکزی تشدید میشود و در برخی موارد به نسبت ادای احترام امپریالیزم که بجا میکند صلح طلبان را خراب و شورش آنها را فلج میکند. در مرکز جوامع امپریالیستی بخش رو به رشدی از جمعیت از اشتغال غیر مولد و از موقعیت های ممتاز برخوردارند یا به عباره دیگر برخی از اشخاص در جوامع امپریالیستی بدون آنکه در امر تولید اشتغال داشته باشند دارای موقعیت های

بلند و ممتاز هستند. هر چند که در اثر تقسیم کار بین المللی نابرابر تقسیم میشود. بدین ترتیب استوارتر شدن استقرار نظام امپریالیستی و تشکیل یک اتحاد ضد امپریالیستی که قادر به نفوذ اتحادیه هژمونیک باشد که این خود سرنگونی امپریالزم را در گذار به سوسیالزم است تصور شود.

در این سیستم معرفی روابط جدید تولید به مراتب ساده تر در پیرامون یا در محیط نسبت به مرکز می باشد. در امپراتوری روم روابط فیودالی به سرعت در گاول (Gaul = منطقه در غرب اروپا است که امروز فرانسه، بلژیک، غرب سوئیس و بخش های از هلند و آلمان «بخش غربی رود راین» در آن قرار دارد) و جرمنی ادامه داشت ولی این روابط در ایتالیا و در شرق کمی آهسته بود و این روم بود که در آنجا برده داری به رعیت داری تعویض میشد؛ اما انکشاف و اقتدار فیودال در جای دیگر ولی روابط فیودالی بطور کامل در خود ایتالیا توسعه یافت.

امروز احساس شورش و خیزش نهان علیه روابط سرمایه داری در مرکز بسیار قوی و نیرومند است اما این قدرت که بتواند موجب دگرگونی شود در واقعیت امر کمی ضعیف و ناتوان است، مردم میخواهند «زندگی خود را تغییر دهند» اما آنها نمیتوانند که حتی دولت را تغییر دهند. بنا بر این پیشرفت در حوزه زندگی اجتماعی بیش از سازمان (organization) تولید و دولت رخ میدهد. انقلاب خاموش در شیوه زندگی، فروپاشی خانواده، فروپاشی ارزش های بورژوازی؛ جنبه متضاد فرایند را نشان میدهد. در حاشیه و یا در پیرامون، آداب و رسوم و ایده ها اغلباً بمراتب کمتر پیشرفت میکند اما دولت های سوسیالیستی در آنجا با این وجود نیز تا سپس شده است.

سنت مارکسیستی عامیانه موجب کاهش میکانیکی دیالکتیک تغییر اجتماعی شده است. انقلاب که محتوای عینی آن لغو روابط قدیمی تولید و ایجاد روابط جدید پیش شرط توسعه بیشتر نیروهای مولده است به یک قانون طبیعی تبدیل میشود.

کاربرد در قلمرو اجتماعی قانون که کمیت به کیفیت میگراید، مبارزه طبقاتی این ضرورت عینی را نشان میدهد. تنها یک حزب پیشرو بالاتر از نزاع و فتنه است که تاریخ را تثبیت و تسلط میدهد؛ بیگانگی است. لحظه ای سیاسی که انقلاب را تعریف میکند این است که در آن دولت نقش پیش آهنگ را میگیرد. خود لنینیسم بطور کامل از تضعیف پوزیتیویستی مارکسیزم بین المللی دوم عاری است.

این نظریه که پیشگام را از طبقه جدا میکند، به انقلاب های گذشته اعمال نمی شود. انقلاب بورژوازی این شکل را نه پذیرفت، بورژوازی در آن مبارزه دهقانان را علیه افراتیان فیودالی لازم پنداشت؛ ایدیولوژی که آنها را قادر ساخت تا این کار را انجام دهد به دور از اینکه یک ابزار دستکاری بود خودش بیگانه بود. به این معنی، انقلاب بورژوازی وجود نداشت؛ به اصطلاح خود محصول تولید ایدیولوژی بورژوازی بود اما فقط یک مبارزه طبقاتی به رهبری بورژوازی و یا اکثر اوقات انقلاب دهقانی با بورژوازی هماهنگ شد. حتی کمتر میتوانیم از «انقلاب فیودالی» سخن بگوییم جایی که انتقال به ناخودآگاه تبدیل شد.

انقلاب سوسیالیستی به نوعی خود متفاوت خواهد بود پیش از آنکه آگاهی از بیگانگی داشته باشد. زیرا برای نخستین بار در انحلال تمام استثمار نه در جاگزینی جدید برای

اشکال استثمار قدیمی هدف قرار میگیرد اما این تنها در صورتی امکان پذیر خواهد بود که ایدیلوژیک آنرا روح تازه ببخشد.؛ جز آگاهی از الزامات توسعه نیروهای مولده در واقع هیچ چیز نمیتواند بگوید که حالت استاتیک تولید بعنوان یک شکل جدید روابط استثمار یک پاسخ احتمالی برای الزامات این توسعه نیست.

5

فقط این مردم است که تاریخ خود را می سازند و نه حیوانات و نه آشیایی بیجان که سیر تکاملی خود را کنترل میکنند و یا می پیمایند. که به دنیای حیوانی شان تعلق میگیرد مفهوم مشق و تمرین برای جامعه بعنوان بیان سنتیز جبرگرایی و مداخله انسان مناسب است که البته دیالکتیک زیر ساخت ها و ساختار هایی مجتمع نیز مناسب است که در طبیعت معادل آن نیست. البته که این رابطه یک جانبه نیست؛ ساختار فوق العاده بازتاب نیاز های زیر ساخت نیست. اگر چنین بود؛ جامعه همیشه بیگانه خواهد میشد و نه میتوانستیم بی بینیم که چگونه میتوان آزاد بود؟

پس به همین دلیل است که من پیشنهاد میکنم که تفاوت و تمایز بین دو نوع متفاوت انتقال و یا گذار از یک حالت به حالت دیگر، وقتی که گذار نا خود آگاه باشد یا با یک آگاهی بیگانه ساخته شده باشد و صورت گیرد یعنی وقتی که طبقات متحرک مجهز با ایدیلوژی اجازه نمیدهد که روند تغییر مسلط گردد لذا در این صورت به نظر میرسد که دومی مانند یک تغییر طبیعی عمل میکند و ایدیلوژی بخشی از طبیعت است که برای این نوع انتقال ما میتوانیم عبارت «مدل فاجعه و یا رکود» را بکار ببریم در مقابل اگر فقط و اگر فقط ایدیلوژی ابعاد کل و واقعی تغییر مطلوب را بیان کند میتوانم در آن صورت از انقلاب صحبت کنیم.

آیا در دوران ما انقلاب سوسیالیستی درگیر یک نوعی از فروپاشی بود؟ بدون تردید ما هنوز نمیتوانیم به این سوال پاسخ قطعی بدهیم و آن اینکه تحول دنیای مدرن از چندین جهت بصورت غیر قابل انکار دارای خصلت و یا کرکتر انقلابی میباشد که در بالا تعریف شد. - کمون پاریس، و انقلابات در روسیه و چین « و بویژه انقلاب فرهنگی» لحظات آگاهانه اجتماعی شدید و بیگانه بوده است. اما آیا ما در نوع دیگری از انتقال و یا گذار دخالت نداریم؟ مشکلاتی که امروز تقسیم کشورهای امپریالیستی را تقریباً ناممکن میسازد و تاثیر منفی آن بالای کشورهای جنبی و حاشیه ای که جاده و یا راه سوسیالیستی (منجر به بازسازی، پس رفت، بیگانگی ناسیونالیستی...) را تعقیب میکنند میتوان آنرا مدل قدیمی بلشویکی نام نهاد.

بعضی از مردم پذیرفته و متقاعد اند و یا به این باور هستند که زمان ما زمان انتقال و یا گذار به سوسیالیسم نیست؛ بلکه گسترش زمان سرمایه داری است که از این گوشه ای کوچک (اروپا) شروع و به سوی جنوب شرق در حال گسترش میباشد. که در پایان این گسترش فاز امپریالیستی که به نظر میرسد که آخرین و یا بالاترین مرحله سرمایه داری نیست بلکه یک مرحله ای گذار به سرمایه داری جهانی است آغاز می یابد. و یا حتی اگر کسی به این باور است که نظریه لینینیستی امپریالیسم درست است و آزادی ملی بخشی از سوسیالیستی و نه انقلاب بورژوازی است. آیا استثنائات یعنی ظهور

مراکز سرمایه داری جدید امکان پذیر نخواهد بود؟ این تیوری تاکید به ترمیم و یا تحولات نسبت به حالت ایستا «رکود» در کشورهای شرقی است. این بعنوان فرایندهای عینی گسترش سرمایه داری که تنها انقلاب های پدرسالاری سوسیالیستی بود مشخص میشود. در اینجا مارکسیزم بعنوان یک ایدیولوژی بی نظیر به نظر میرسد که کرکتر واقعی این تحولات را پوشش میدهد.

کسانی که این نظریه را دارند به این باور اند که ما باید منتظر بمانیم تا سطح توسعه نیروهای مولده در مرکز بتواند به کل جهان گسترش یابد قبل از اینکه موضوع طبقات حذف شود که واقعاً قابل توجه باشد. بنا بر این اروپای بی هاید به ایجاد یک اروپای فراخوان اجازه دهند تا بتوانند به ساختارهای مجتمع دولتی به نیروهای تولید برسد بدون تردید لازم است انتظار داشته باشیم که یک کشور جهانی «سیاره ای» به سطح نیروهای مولده در مقیاس پیشی بگیرد تا شرایط عینی برای جاگزینی آن بدست آید. دیگر اینکه من خودم را در میان دیگران بگونه متفاوت می بینم؛ انقلاب بی وقفه توسط مراحل هنوز در برنامه درحاشیه قرار دارد رستاخیز در جریان گذار به سوسیالیستی غیر قابل برگشت نیستند و در فضای امپریالیستی بصورت باور نکردنی شکاف در پیوندهای ضعیف مرکز وجود ندارد.

----- **با تقدیم سلام ها (2018-06-19)**